

بررسی مقایسه‌ای روند زمانی و جغرافیایی گسترش دین اسلام در ایران

ساسان طهماسبی^۱

چکیده

مناطق و شهرهای ایران، در شرایط و زمان‌های مختلف دین اسلام را پذیرفتند. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی - استنتاجی، مسئله روند زمانی و جغرافیایی گسترش اسلام در ایران و عوامل تأثیرگذار بر آن بررسی می‌شود. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد شهرهایی مانند قزوین، اصفهان و قم در پذیرش اسلام پیشگام بودند. اصفهان را می‌توان اولین شهر اسلامی ایران دانست. در مناطقی مانند آذربایجان، ماوراءالنهر و سواحل دریای مازندران، سخت‌گیری‌هایی برای گسترش اسلام انجام شد؛ اما فعالیت خرم‌دینان عامل اصلی گسترش اسلام در آذربایجان بود. در ماوراءالنهر، خراسان و سیستان نیز فعالیت‌های فرقه‌های به‌آفریدیه، جهمیه، کرامیه و خوارج، نقشی تعیین‌کننده در گسترش اسلام داشت. گرایش مردم دیلم و طبرستان به اسلام، بیش از همه، نتیجه تبلیغات علویان است. شهر آمل اولین شهر اسلامی این منطقه به شمار می‌آید. به دلیل روحیات مردم فارس، دین زرتشت در آن‌جا بیش از نقاط دیگر دوام آورد؛ ولی در نتیجه فعالیت‌های فرقه‌های اسلامی و اقدامات شیخ ابواسحاق کازرونی در آن منطقه نیز دین اسلام بر آیین زرتشتی غلبه کرد.

واژگان کلیدی: ایران، دین اسلام، دین زرتشتی، خلفای راشدین، امویان، عباسیان.

۱. عضو گروه تاریخ دانشگاه پیام نور اصفهان (sasantahmasbi@pnu.ac.ir).

مقدمه

مسلمان شدن مردم ایران، از مهم‌ترین و در عین حال مبهم‌ترین مسائل تاریخ ایران است. با این حال، تا کنون پژوهشی جامع و کامل درباره روند و چگونگی اسلام‌پذیری مردم ایران انجام نشده است. در پژوهش‌هایی همچون *تاریخ ایران* دانشگاه کمبریج، تنها به صورت گذرا به این موضوع پرداخته شده است. حاصل کلام این پژوهش‌ها این است که روند گسترش اسلام در ایران، تدریجی و طولانی بود. در بین پژوهشگران، ریچارد بولت تمرکز بیشتری بر روی این موضوع دارد. او با شیوه‌ای ابداعی - یعنی با ملاک قرار دادن نام‌های علمای ذکر شده در منابعی مانند *تاریخ نیشابور* - به ارزیابی روند زمانی اسلام‌پذیری ایرانی‌ها پرداخته است. این پژوهش به نتایج جالب‌توجهی دست یافته است؛ اما نمی‌تواند به بسیاری از پرسش‌های مربوط به این موضوع پاسخ دهد.

این نوشتار بر آن است که با استفاده از شیوه توصیفی - تحلیلی - استنتاجی، روند زمانی و جغرافیایی گسترش اسلام در ایران را بررسی کند. مهم‌ترین مشکل فراروی این پژوهش این است که منابع کمتر به روشنی در این‌باره سخن می‌گویند. بنابراین جمع‌آوری اطلاعات کافی و موثق کار آسانی نیست؛ با این حال سعی شده است تا حد امکان، برخی از زوایای این موضوع تشریح و تحلیل گردد.

دوران خلفای راشدین؛ آغاز فتوحات و آشنایی ایرانی‌ها با دین اسلام

فتوحات اعراب در ایران در دوره خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق) با درگیری‌هایی کوچک بین سپاهیان ساسانی و خالد بن ولید آغاز شد. خالد که در تعقیب اهل رده بود، به مرزهای امپراتوری ساسانی رسید و به سرعت متوجه ضعف و انحطاط دولت ساسانی شد. او پس از کسب پیروزی در چند نبرد کوچک، اعراب مسلمان را تشویق کرد که به حملات خود علیه ساسانیان ادامه دهند. در دوره خلافت عمر (۱۳-۲۳ق) با پیروزی اعراب در جنگ‌های بویب، قادسیه و نهاوند، امپراتوری ساسانی از هم فروپاشید. در دوره خلافت عثمان (۲۳-۳۵ق)، با فتح سیستان و خراسان، کار فتح قلمرو ساسانی تقریباً به پایان رسید و تنها مناطق کوهستانی شمال ایران به مقاومت ادامه دادند.



ایرانی‌ها که از زمان پیامبر ﷺ با دین اسلام آشنا شده بودند، در این مرحله از فتوحات، به صورت گسترده با آن مواجه شدند. معمولاً مسلمانان پیش از شروع هر جنگ و تصرف شهرها و ایالات، به ایرانی‌ها پیشنهاد پذیرش اسلام می‌دادند. گفته می‌شود سعد بن ابی‌وقاص، یزدگرد سوم و رستم فرخ‌زاد را به دین اسلام دعوت کرد، ولی آن‌ها نپذیرفتند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۹-۲۰). این پیشنهاد به مردم شهرهایی مانند اصفهان نیز داده شد. آن‌ها به جای پذیرش اسلام ترجیح دادند به فاتحان عرب جزیه بپردازند (همو: ۷۱؛ طبری، ۱۳۵۲: ج ۵، ۱۸۱۲). شهر قزوین یکی از معدود شهرهایی است که مردم آن بدون مقاومت، اسلام آوردند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۸۰).

با وجود مقاومت مردم اغلب شهرها در مقابل اسلام، باز هم تعدادی از مردم، دین اسلام را پذیرفتند. در این باره سپاهیان به‌ویژه دسته‌های مزدور، اقشار فرودست شهری و روستایی و افرادی از طبقات بالا پیش‌قدم بودند. چهار هزار نفر از اسواران دیلمی که خسرو پرویز از دیلم آورده بود، پس از نبرد قادسیه به اعراب ملحق شدند، اسلام را پذیرفتند و در جنگ‌های جلولا و نهاوند علیه سپاهیان ساسانی شرکت کردند. گفته می‌شود آن‌ها پس از نبرد قادسیه نتیجه گرفتند که: «ما چون دیگر مجوسان نه‌ایم. ما را پناهگاهی نیست و اینان ارج ما نشناسند. رأی صواب آن است که به آیین تازیان درآییم و بدیشان عزیز گردیم» (همو: ۴۱). در بصره جایی به نام زمین اصفهانی‌ها وجود داشت. این اصفهانی‌ها همراه با اسواران دیلمی دین اسلام را پذیرفتند و در بصره ساکن شدند (همو: ۱۲۱).

برخی دهقانان و اعیان برای حفظ امتیازات و دارایی‌های خود به دین اسلام روی آوردند. به عنوان نمونه، فیروزان بن چهاربخت استندار، جد یحیی بن منده از فقهای حنبلی اصفهان، در جریان فتح آن شهر مسلمان شد (اصفهانی، ۱۳۷۷: ۶۶۴). اعقاب او موسوم به آل منده تا قرن‌ها بعد جزو علما و بزرگان شهر اصفهان بودند.

عمر در جریان تقسیم اموال بیت‌المال برای تعدادی از بزرگان ایرانی از جمله فیروز بن یزدگرد و دهقان نخجیرگان، مقرری معین کرد (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۴۱). اسلام آوردن طبقات بالا در روند گسترش اسلام در ایران، نقشی مهم داشت و روند اسلام‌پذیری عامه مردم را تسهیل و تسریع می‌کرد. شواهد نشان می‌دهد برخی مردم عادی نیز در

جریان فتوح شهرها دین اسلام را می‌پذیرفتند. برای نمونه، شخصی به نام واقد از مردم اصفهان که در جریان فتح آن شهر، توسط ابوموسی اسلام آورد، به عنوان مسئول اذان شهر منصوب شد (انصاری، ۱۴۱۲: ج ۱، ۳۵۹).

در این زمان، زرتشتی‌ها درباره آتشکده‌های خود احساس نگرانی می‌کردند. از این رو در اغلب مصالحه‌نامه‌هایی که بین شهرهای مفتوحه و اعراب امضا گردید، مقرر شده بود به آتشکده‌ها آسیبی وارد نشود (بلاذری، ۱۳۶۴: ۷۷). مردم آذربایجان از حذیفه بن یمان فاتح آن‌جا خواستند آتشکده‌ها را ویران نکند و مردم شیز بتوانند مراسم مذهبی خود را آزادانه برپا کنند (همو: ۸۴). مردم فارس برای حفظ آتش آتشکده کاریان قسمتی از آن را به نساء و بیضاء فارس بردند (مسعودی، ۲۵۳۶: ج ۱، ۶۰۶).

با این وجود، تعدادی از آتشکده‌ها ویران گردید و در برخی موارد به جای آن‌ها مسجد ساخته شد. عبدالله بن عامر در نیشابور چنین کرد و هنگامی که با اعتراض کنارنگ آن‌جا که به قرار صلح استناد می‌کرد مواجه شد، به زرتشتی‌ها اجازه داد آتشکده‌ای در فاصله زیادی از مسجد جامع بسازند (حاکم نیشابوری، ۱۳۷۵: ۲۱۷). بنای مسجد، گامی مهمی برای گسترش اسلام بود. اغلب فاتحان پس از فتح شهرها اقدام به بنای مسجد می‌کردند (بلاذری، ۱۳۶۴: ۸۱). اولین مسجد اصفهان، موسوم به خشینیان، پس از فتح شهر توسط ابوموسی اشعری بنا شد (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۲۳۳).

هم‌زمان با بنای اولین مساجد، بعضی از مسلمان به‌ویژه گروهی از صحابه و تابعین، شخصاً به تبلیغ دین اسلام در میان ایرانی‌ها می‌پرداختند؛ چنان‌که یکی از صحابه پیامبر ﷺ از قبیله بنی‌سلیم در شهر اصفهان، دین اسلام را تبلیغ می‌کرد و فریضه‌های آن را تعلیم می‌داد (اصفهانی، ۱۳۷۷: ۱۹۲).

این اقدامات باعث آشنایی ایرانی‌ها با دین اسلام می‌شد، ولی تنها در آذربایجان جریان گسترش اسلام به شکل جدی و هدف‌دار صورت گرفت. آذربایجان در دوره عمر در سال ۲۲ هجری به دست حذیفه بن یمان فتح شد. مردم آذربایجان حاضر به پذیرش حاکمیت اعراب مسلمان نشدند و بارها دست به شورش زدند. ولید بن عقبه که در زمان عثمان حاکم آذربایجان شد، اشعث بن قیس را جانشین خود کرد و با اعزام سپاهسانی از کوفه، شورش مردم آن‌جا را سرکوب نمود. ولید تعداد زیادی از اعراب را



به آذربایجان فرستاد و به آنان فرمان داد مردم را به اسلام فراخوانند. اشعث جای خود را به سعید بن عاص داد و به کوفه برگشت؛ اما دوباره توسط امام علی علیه السلام به آذربایجان اعزام شد. بلاذری در این باره می‌نویسد:

چون به آذربایجان رسید، چنان دید که اکثر مردم اسلام آورده‌اند و قرآن می‌خوانند. پس گروهی از تازیان از اهل عطا و دیوان را در اردبیل مسکن داد و آن شهر را آبادان گردانید و مسجد آن را ساخت. (بلاذری، ۱۳۶۴: ۸۵-۸۷)

دلیل جدیت والیان مسلمان در تغییر مذهب مردم آذربایجان، موقعیت استراتژیک آن ایالت بود؛ زیرا آذربایجان در همسایگی خزرها، ارامنه و امپراتوری بیزانس قرار داشت و مدام از طرف خزرها مورد حمله قرار می‌گرفت. این حملات موقعیت اعراب را تهدید می‌کرد و مردم آذربایجان را برای شورش علیه اعراب دلگرم می‌ساخت. بنابراین لازم بود مردم آذربایجان مسلمان شوند که با ایجاد پیوند بین آن‌ها و خلافت اسلامی موقعیت خلافت در آن‌جا تحکیم گردد.

از آذربایجان که بگذریم، در قزوین و اصفهان نیز دین اسلام مورد پذیرش بخشی از جامعه قرار گرفته بود که البته شواهد مربوط به اصفهان در اواخر دوره اموی پدیدار می‌شود.

دوره امویان؛ ادامه فتوحات و تحکیم موقعیت اسلام

در دوره اموی (۴۱-۱۳۲ق)، به سبب ادامه فتوحات، دین اسلام وارد منطقه ماوراءالنهر شد که خارج از حیطه دولت ساسانی بود. سعید بن عثمان در سال ۵۶ق به سمرقند و بخارا حمله کرد و پس از مدتی کشمکش در نهایت با مردم آن‌جا وارد صلح شد. سلم بن زیاد که پس از او والی خراسان شد، تا سمرقند پیش روی کرد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۶۵-۱۸۶). در منابع متقدم ذکری از گرایش مردم سمرقند و بخارا به اسلام در جریان این لشکرکشی‌ها نیست؛ اما نویسنده تاریخ قندیه (تألیف قرن نهم) درباره کرامات منتسب به قثم بن عباس بن عبدالمطلب که در جریان لشکرکشی سعید بن عثمان در سمرقند درگذشت، می‌نویسد:

در اندک زمانی ۱۸۰ هزار تن از مردم آن‌جا مسلمان شدند و محمد بن خالد بن

ولید که به همراه تعدادی دیگر از صحابه در سپاه عثمان حضور داشت، به عنوان خطیب منصوب شد. مردم در حضور او قرآن آموختند و محتسبانی برای امر و نهی مردم تعیین شد. (گمنام، ۱۳۳۴: ۲۱-۲۲)

قتیبه بن مسلم باهلی که در سال ۸۶ق امیر خراسان شد، کار ماوراءالنهر را تکمیل کرد و برای گسترش اسلام در آنجا، اقداماتی گسترده و سخت‌گیرانه انجام داد. طغشاده، پادشاه بخارا، به دست او مسلمان شد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۱۴)؛ اما مردم بخارا بارها دین اسلام را پذیرفتند، ولی پس از این که سپاه قتیبه آنجا را ترک می‌کرد، دوباره به دین خود برمی‌گشتند یا تظاهر به مسلمانی می‌کردند. قتیبه که مصمم بود آن‌ها را مسلمان کند، دستور داد اعراب در خانه‌های مردم مستقر شوند. در تاریخ قندیه در این باره آمده است:

تا به ضرورت مسلمان باشند و بدین طریق مسلمانی آشکار کرد و احکام شریعت بر ایشان لازم گردانید و مسجدها بنا کرد و آثار کفر و رسم‌گیری برداشت و جد عظیم می‌کرد و هر که در احکام شریعت تقصیر کردی، عقوبت می‌کرد. (همو: ۶۶)

سیاست سخت‌گیرانه قتیبه ممکن است این تصور را ایجاد کند که دولت اموی می‌خواست دین اسلام را میان ایرانی‌ها گسترش دهد؛ ولی هرگز چنین نبود و اقدامات قتیبه یک استثناست. منطقه ماوراءالنهر مانند آذربایجان در معرض هجوم اقوام ترک قرار داشت. بنابراین قتیبه امیدوار بود با گسترش اسلام در آنجا موقعیت متزلزل امویان را در آن منطقه استراتژیک تحکیم کند. مؤید این مدعا آن است که پس از تحکیم قدرت امویان در ماوراءالنهر و خراسان، نه تنها کار تبلیغ اسلام متوقف شد، بلکه موانعی نیز بر سر راه آن به وجود آمد.

خلفای اموی نسبت به دین اسلام در ایران، سیاستی یکسان و هماهنگ نداشتند. در مقاطع مختلف درباره شهرها و مناطق مختلف سیاست‌های متفاوتی اتخاذ می‌کردند. در این دوره عوامل متعددی مانع گسترش اسلام در ایران می‌شدند. مهم‌ترین آن‌ها پرداخت جزیه بود که یکی از مهم‌ترین منابع درآمد دولت به شمار می‌آمد. بنابراین بسیاری از عمال این دولت ترجیح می‌دادند ایرانی‌ها زرتشتی باقی بمانند. از آنجا که



پرداخت جزیه برای بسیاری از مردم سنگین بود، برخی از آنان به امید معافیت از آن به دین اسلام روی می‌آوردند، ولی عمال دولت اموی باز هم از نومسلمانان جزیه می‌گرفتند. برخی مأموران مالیاتی این دوره از میان دهقانانی انتخاب می‌شدند که هنوز زرتشتی بودند. این افراد برای جلوگیری از اسلام آوردن هم‌کیشان خود، به عمال اموی در این اقدامات کمک می‌کردند.

عمر بن عبدالعزیز (۹۹-۱۰۱ق) تنها خلیفه‌ای بود که به طور جدی برای گسترش اسلام در میان اهل ذمه وارد عمل شد و برای تشویق آن‌ها دستور داد از نومسلمانان جزیه دریافت نشود. او از جراح بن عبدالله - حاکم خراسان - خواست هر کس در قلمرو وی به سوی قبله نماز می‌خواند از جزیه معاف شود. به دنبال این دستور، تعداد زیادی از مردم برای فرار از جزیه به اسلام روی آوردند. جراح که متوجه کاهش درآمد خزانه شده بود، اعلان کرد تغییر دین کسانی مورد قبول است که ختنه شده باشند. این دستور مورد اعتراض عمر قرار گرفت (طبری، ۱۳۵۲: ج ۹، ۳۰۶۰) و او را از حکومت خراسان عزل کرد (همو: ۳۹۶۲).

پس از عمر بن عبدالعزیز، قوانین او لغو گردید و از نومسلمانان جزیه گرفته شد. در زمان هشام (۱۰۵-۱۲۵ق) اشرس بن عبدالله - والی خراسان - در سال ۱۱۰ق اعلام کرد اگر مردم ماوراءالنهر دین اسلام را بپذیرند، از پرداخت جزیه معاف خواهند شد. به دنبال آن، تعداد زیادی از مردم مسلمان شدند؛ اما اشرس برای جلوگیری از کاهش درآمد خزانه، نقض عهد کرد و باعث شورش مردم شد (بلاذری، ۱۳۶۴: ۱۸۴). او مقرر کرده بود فقط اشخاصی که ختنه شده‌اند، فرایض دینی را انجام می‌دهند و می‌توانند سوره‌ای از قرآن را بخوانند، از پرداخت جزیه معاف خواهند شد (طبری، ۱۳۵۲: ج ۹، ۴۹۰۳-۴۹۰۴).

نقش دهقانان و کارگزاران ایرانی در جلوگیری از گسترش اسلام هم قابل توجه بود. به عنوان نمونه، در زمان حکومت اسد بن عبدالله القسری (۱۰۷-۱۲۰ق) بر خراسان و ماوراءالنهر، مردی در بخارا ظهور کرد و به تبلیغ اسلام پرداخت. گروهی از مردم به دست او مسلمان شدند، ولی طغشاده که به ظاهر مسلمان و در باطن زرتشتی بود، اسلام آن‌ها را دروغین خواند و با این استدلال که اسلام آوردن آنان باعث

شورش و کاهش خراج می‌شود، اسد را وادار به صدور دستور قتل آن‌ها کرد (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۳).

در دوره اموی، گروهی در پی آن بودند که دین اسلام یک دین عربی باقی بماند. از این‌رو اقوام دیگر از جمله ایرانیان برای آن‌ها پذیرفتنی نبود. یعقوبی در این باره می‌نویسد:

در زمان معاویه دسته‌ای از موالی به رهبری ابوعلی کوفی، مولای بنی‌حارث بن کعب، خروج کردند. مغیره مردی از بجیله را برای سرکوب آن‌ها فرستاد. او آنان را خطاب قرار داد و گفت: ای گروه عجم‌ها! این عرب است که به نام دین با ما نبرد می‌کند. شما را چه می‌شود؟ (یعقوبی، ۱۳۶۲: ۱۴۹)

از دیگر موانع گسترش اسلام در این دوره، ناآشنایی مردم ایران با زبان عربی بود که کار تبلیغ و آموزش مبانی اسلام را با مشکل مواجه می‌کرد. این مسئله چنان جدی بود که مسلمانان در بخارا ابتدا نماز و قرآن را به زبان فارسی می‌خواندند:

چون موقع رکوع شدی، مردی بودی که در پس ایشان بانگ زد: بکنیتا نکنیت. و چون سجده خواستندی کردن، بانگ کردی: نکونیا نکونی. (نرشخی، ۱۳۶۳: ۶۷)

این مشکل با مهاجرت اعراب به ایران، به‌ویژه با عربی کردن دیوان‌ها به تدریج حل شد و مردم ایران با زبان عربی آشنا شدند. با وجود این موانع و مشکلات، اسلام در ایران رو به گسترش بود و برخی عوامل به این روند کمک می‌کرد. یکی از آن‌ها مهاجرت قبایل عرب بود. کمتر منطقه‌ای در ایران وجود داشت که قبایل عرب به آن‌جا مهاجرت نکرده باشند (یعقوبی، ۲۵۳۶: ۴۵-۵۳). وجود این قبایل و اختلاط آن‌ها با مردم بومی، روند اسلام‌پذیری آنان را تسریع می‌کرد. در این مورد بهترین نمونه، شهر قم است. از بین قبایل عرب، قبیله شیعه اشعری، شهر قم را برای اقامت برگزید. مؤلف تاریخ قم می‌نویسد:

عبدالله بن سعد اشعری وارد قم شد، ولی اغلب راغب آن بود که به قزوین رود؛ زیرا نمی‌خواست که نماز در سراهای مجوس بگزارد. (قمی، ۱۳۶۱: ۳۷)

این روایت نشان می‌دهد در آن زمان، مردم قم زرتشتی و مردم قزوین مسلمان



بودند. احوص اشعری در سال ۸۹ق آتشکده‌ای را خراب کرد و به جای آن اولین مسجد قم را ساخت (همو). مردم قم نمی‌توانستند وجود آن مسجد را تحمل کنند. وقتی در آن مسجد اذان گفته می‌شد، به عبدالله دشنام می‌دادند تا این‌که کار به درگیری انجامید. احوص، بزرگان قم را غافلگیر کرد و بر شهر مسلط شد (همو: ۲۶۲-۲۶۳). اعراب در آتشکده آذرگشسنب قم را که از طلا بود، کردند و نزد حجاج بن یوسف فرستادند (همو: ۸۹-۹۰). این استیلا و کثرت تعداد اعراب، سرانجام به تغییر مذهب مردم شهر قم انجامید.

اصفهان از دیگر شهرهایی بود که تا پایان دوره اموی به شهری اسلامی تبدیل شد. هرچند منابع به روشنی به این تغییر مذهب اشاره‌ای نکرده‌اند، ولی شواهدی برای اثبات آن وجود دارد. در دوره معاویه شخصی به نام عبیدالله بن ابی‌بکره ثقفی به اصفهان آمد و آتشکده‌های آن شهر را خاموش کرد (اصفهانی، ۱۳۷۷: ۵۴۳). دلیل شدت عمل معاویه در این‌باره مشخص نیست؛ اما مسلماً اهمیت شهر اصفهان باعث شد معاویه دستور دهد هموار شدن راه گسترش اسلام در آن‌جا، آتشکده‌ها ویران شوند. این احتمال وجود دارد که زرتشتی‌های اصفهان حاضر به پذیرش حاکمیت اعراب نبودند. از این‌رو تغییر مذهب آنان ضروری به نظر می‌رسید. البته منابع، به شورش و نافرمانی مردم اصفهان اشاره‌ای ندارند.

اسلام در اصفهان به سرعت گسترش پیدا کرد. آنچه این مدعا را اثبات می‌کند، ظهور تعدادی محدث و مفسر در بین مردم اصفهان است. از جمله آن‌ها ابومحمد اسماعیل بن عبدالرحمن، معروف به سدی (م ۱۲۷ق) پسر ابوخرزیمه، از بزرگان شهر اصفهان است. این محدث که به سبب برگزاری مراسم جشن سده، به سدی شهرت داشت، صاحب تفسیر بود. او در سال ۱۲۲ق با سفیان ثوری (م ۱۶۱ق) در کوفه دیدار نمود و سفیان از او روایت کرده است (همو: ۳۰۲).

یکی دیگر از محدثان اصفهان در این دوره، شخصی به نام ابراهیم بن میمون صائغ بود. او از اصفهان به خراسان رفت و در سال ۱۳۱ق به دست ابومسلم کشته شد (همو: ۲۷۵). مجیب بن موسی اصفهانی از محدثان این دوره به شمار می‌رود که در مکه با سفیان ثوری دیدار کرد (همو: ۷۵). تاریخ وفات وی مشخص نیست، اما این‌که سفیان

ثوری را درک کرد، نشان می‌دهد در اواخر دوره اموی و اوایل دوره عباسی زندگی می‌کرده است.

وجود این محدثان و مفسران که در خانواده‌های مسلمان به دنیا آمده بودند، به خوبی نشان می‌دهد اسلام در اصفهان گسترش یافته بود. البته هنوز تعداد اندکی از ساکنان شهر با فرایض دینی آشنایی داشتند و می‌توانستند قرآن بخوانند. سعد بن ایاس، کاتب عاصم بن یونس که از طرف ابومسلم به حکومت اصفهان منصوب شده بود و دیوان‌های اصفهان را عربی کرد، نخستین کسی بود که مردم اصفهان را برای یادگیری قرآن گرد هم آورد. او متوجه شد تنها هشتاد نفر از مردم شهر می‌توانند قرآن بخوانند و تعداد حافظان قرآن، فقط سه نفر است (ابن‌رسته، ۱۳۶۵: ۲۳۳).

در اواخر دوره اموی در نواحی شرقی ایران، یعنی سیستان، ماوراءالنهر و خراسان، اسلام روندی رو به رشد را تجربه می‌کرد. از جمله شواهدی که نشان می‌دهد تعداد مسلمانان شهر بخارا در اواخر دوره اموی افزایش یافته بود، این است که وقتی شریک بن شیخ مهری شیعه در اعتراض به قبضه شدن قدرت توسط عباسیان در سال ۱۳۳ قیام کرد، همه اهل بخارا با وی همراه شدند (نرشخی، ۱۳۶۳: ۸۶-۸۷). تعداد طرفداران او سی هزار نفر برآورد شده است (طبری، ۱۳۵۲: ج ۱، ۴۶۶۸). حمایت پرتعداد مردم بخارا از این قیام که با شعارهای دینی همراه بود، دلیلی برای اثبات افزایش تعداد مسلمانان بخارا و آشنایی آن‌ها با دین اسلام است. حمایت از شریک نمی‌تواند به دلایل اجتماعی و اقتصادی باشد؛ زیرا در این باره هیچ اعتراضی نداشت. با سقوط حکومت اموی، تبعیض‌هایی که علیه نومسلمانان وجود داشت از بین رفته بود و آن‌ها خود را در حکومت نوظهور عباسی سهیم می‌دانستند.

رفتار ظالمانه حکام اموی که در نواحی شرقی بیشتر دیده می‌شد. یکی از این موانع، گسترش اسلام بود. از این‌رو در صورتی که حکام با مردم به خوبی رفتار می‌کردند، تمایل آن‌ها به اسلام بیشتر می‌شد. ربیع الحارثی، از جمله این حکام بود. او که در سال ۴۶ق حاکم سیستان شد، «سیرت‌های نیکو نهاد و مردمان را جبر کردند تا علم و قرآن و تفسیر آموختند و داد و عدل فرو نهاد و بسیار گبرکان مسلمان گشتند، از نیکویی سیرت او» (گمنام، ۱۳۶۶: ۹۱).

بی‌گمان دلایل سیاسی و نظامی باعث تمایل امویان به گسترش اسلام در سیستان شد؛ زیرا موقعیت امویان در آن‌جا متزلزل بود. رتبیل در بخش‌های شرقی سیستان تا مدت‌ها در مقابل امویان مقاومت می‌کرد. ربیع در سال ۵۱ق به دست زیاد بن ابیه عزل شد و جای خود را به عبیدالله بن ابی بکره داد. زیاد به عبیدالله فرمان داد «چون آن‌جا شوی، شاپور همه هربدان را بکش و آتش‌های گبرکان برافکن». این شدت عمل، به شورش دهقانان و زرتشتی‌های آن دیار انجامید (همو: ۹۲-۹۳). با این حال، اسلام راه خود را به آن سرزمین باز کرده بود؛ هرچند هنوز بیشتر مردم زرتشتی بودند.

در خراسان و نیمه شمالی منطقه جبال، یعنی ری، قومس و همدان تا پایان دوره اموی تعداد مسلمانان نسبت به زرتشتی‌ها اندک بود. بیشتر متصدیان دیوان خراسان زرتشتی بودند و زبان پهلوی در دیوان آن‌جا غلبه کامل داشت (جهشیاری، ۱۳۴۸: ۱۰۰).

با وجود غلبه زرتشتی‌ها در شرق ایران و موانعی که بر سر راه اسلام وجود داشت، عواملی نیز به گسترش اسلام کمک می‌کرد. از جمله این عوامل، فعالیت‌ها و تبلیغات فرقه مرجئه بود. خراسان به یکی از پایگاه‌های اصلی این فرقه تبدیل شد. فرقه جهمیه که توسط جهم بن صفوان سمرقندی تأسیس شد، پیروان زیادی در خراسان و ماوراءالنهر داشت. جهم در سال ۱۲۸ق در ترمذ قیام کرد و به دست مسلم بن احوز مازنی کشته شد. جهم معتقد بود «تفاضل میانه اهل ایمان نیست و ایمان کسی بر دیگری راجح نتوان داشت. ایمان انبیاء و ایمان امم ایشان برابر باشد» (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۶۳). جهمیه معرفت خداوند و گفتن شهادتین را برای اثبات ایمان شخص کافی می‌دانستند و حوزه ایمان را از عمل جدا می‌کردند (اشعری، ۱۳۶۲: ۷۸). این در حالی بود که عمال دولت اموی به بهانه‌های مختلف حاضر نبودند اسلام نومسلمانان را بپذیرند و ادعا می‌کردند آنان تنها برای فرار از جزیه مسلمان شده‌اند و اسلامشان واقعی نیست.

دوره عباسیان؛ غلبه دین اسلام بر دین زرتشتی

بولت با استناد به زمان اسلام‌پذیری پدران و اجداد علمای شهرهای اصفهان و نیشابور معتقد است زمانی که عباسیان به قدرت رسیدند، تنها هشت درصد از ایرانی‌ها

مسلمان بودند (بولت، ۱۳۶۴: ۴۶). این دیدگاه پذیرفتنی نیست؛ زیرا همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، در زمان امویان دین اسلام در بسیاری از نقاط ایران گسترش یافته بود.

با روی کار آمدن عباسیان، موانعی که امویان بر سر راه اسلام‌پذیری پیروان زرتشت ایجاد کرده بودند از بین رفت. از آن زمان به بعد، از نومسلمانان جزیه دریافت نمی‌شد و با حضور ایرانیان، به‌ویژه خراسانی‌ها در دولت عباسی، تضاد بین عنصر عرب و ایرانی کاهش یافت. از این‌رو نسبت به دین اسلام در میان ایرانی‌ها، اقبال بیشتری به وجود آمد. تا پایان قرن دوم، تعداد مسلمانان ایران به سرعت افزایش یافت و در بسیاری از شهرهای بزرگ و کوچک، تعداد مسلمانان از زرتشتی‌ها بیشتر شد.

اصفهان را می‌توان اولین شهر اسلامی ایران دانست. وجود فقها و محدثانی که در قرن دوم در این شهر زندگی می‌کردند و فراگیر شدن مذهب ثوری^۱ در آن‌جا، دلیلی برای اثبات این دیدگاه است. نعمان بن عبدالسلام (م ۱۷۳ق) از جمله فقیهانی بود که در فقه، از سفیان ثوری پیروی می‌کرد (انصاری، ۱۴۱۲: ج ۲، ۵). محمد بن سلیمان بن عبدالرحمن اصفهانی (م ۱۸۱ق) یکی دیگر از این محدثان است (همو: ۴۴). ابومحمدحسین بن حفص همدانی (م ۲۱۲ق)، قاضی اصفهان و از نزدیکان سفیان ثوری، برای نخستین بار علوم دینی کوفه را به آن شهر برد و در آن‌جا بر مذهب ثوری فتوا داد (اصفهانی، ۱۳۷۷: ۳۷۲). مسلماً دین اسلام به اندازه‌ای در اصفهان پیشرفت کرده بود که مردم آن‌جا آماده پذیرش یک مذهب فقهی بودند. نکته دیگر درباره فقهای یادشده این است که آنان در خانواده‌هایی متولد شدند که دست‌کم از دو یا سه نسل پیش، مسلمان شده بودند و این نشان‌دهنده رواج زود هنگام اسلام در آن شهر است.

شورش سنباد نشان می‌دهد در ابتدای دوره عباسی، زرتشتی‌های بسیاری در خراسان و جبال می‌زیستند. او که زرتشتی بود و از اهالی روستایی به نام آهن در حوالی نیشابور

۱. مذهب فقهی ثوری به عنوان یکی از مذاهب اهل حدیث، توسط سفیان ثوری (م ۱۶۱ق) ایجاد شد و تا قرن پنجم در برخی از نقاط ایران پیروانی داشت (پاکتچی، ۱۳۸۸: ۱۳۸-۱۳۷). اصفهان یکی از پایگاه‌های اصلی این مذهب به شمار می‌رفت (طهماسبی و فرخی، ۱۳۹۰: ۱۴۱-۱۵۹).

به شمار می‌رفت، در سال ۱۳۷ق برای خون‌خواهی ابومسلم قیام کرد. وی با سپاهی بزرگ از خراسان توانست بر قومس و ری مسلط شود؛ ولی سپاه اعزامی منصور (۱۳۶-۱۵۸ق) او را بین ری و همدان شکست داد. شصت هزار نفر از یاران سنباد که بیشتر آن‌ها از مردم جبال بودند، کشته شدند (طبری، ۱۳۵۲: ج ۱۲، ۴۷۱۵؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۲۹۷-۲۹۸).

با وجود نمایش پرتعداد زرتشتی‌ها در قیام سنباد، سرعت گسترش اسلام در خراسان بسیار زیاد بود. مردم خراسان به سبب نقش تعیین‌کننده خود در دولت عباسی، تمایل بیشتری نسبت به اسلام از خود نشان می‌دادند؛ زیرا با پذیرش اسلام، فضای بیشتری برای رقابت با عنصر عرب در اختیار داشتند. در زمان حضور مأمون در خراسان و به سبب تشویق‌های او تعداد زیادی از مردم خراسان مسلمان شدند؛ زیرا وی می‌خواست با مسلمان کردن مردم خراسان، پیوندش با آنان را مستحکم‌تر کند و از حمایت آن‌ها در مقابل برادرش امین، برخوردار شود. در منابع، نام تعدادی از فقها و محدثان خراسان ذکر شده است. برای مثال، ابومطیع بلخی (۱۱۵-۱۹۹ق) از شاگردان بی‌واسطه ابوحنیفه و از فقهای مذهب او به شمار می‌رفت که در بلخ زندگی می‌کرد و قاضی آن شهر بود (ضیایی و عزیزی، ۱۳۹۱: ۴۳). خواجه ابوالقاسم آبگینه‌گر از مردم هرات، از جمله علمای اواخر دوره اموی و اوایل دوره عباسی بود و در خراسان شهرت بسیاری داشت (واعظ هروی، ۱۳۵۱: ۵۳). عیسی بن موسی الغنجار، ملقب به غنجار (م ۱۸۵ق) از متقدمان اهل حدیث، در هرات زندگی می‌کرد (معین الفقرا، ۱۳۷۰: ۲۸). وجود این افراد نشان می‌دهد در قرن دوم، به احتمال فراوان تعداد درخور توجهی فقیه و محدث در خراسان وجود داشته است.

در همین زمان نخستین فرقه التقاطی یعنی به‌آفریدیه در خراسان پدید آمد. به‌آفرید در زمان ابومسلم در خواف نیشابور ظهور کرد و قصد داشت با ایجاد تغییراتی در دین زرتشت و تطبیق مبانی آن با دین اسلام، آیینی التقاطی به وجود آورد. او پیروانش را از نیایش آتش منع کرد. آن‌گاه کتابی به زبان فارسی نوشت و همانند دین اسلام نوشیدن شراب را حرام اعلام کرد. آیین به‌آفریدیه با مخالف موبدان روبه‌رو شد؛ زیرا آنان دین زرتشت را در خطر می‌دیدند. از این‌رو

به‌آفرید را دستگیر کردند و به ابومسلم تحویل دادند (شهرستانی، ۱۳۳۵: ۱۸۶). موبدان در توجیه دلیل مخالفت خود با به‌آفرید، به ابومسلم گفتند: «دین بر شما و بر ما تباه کرد» (گردیزی، ۱۳۸۴: ۱۸۲).

هرچند منابع، به‌آفریده را فرقه‌ای خارج از دین اسلام می‌دانند، ولی وجود این فرقه بر روند گسترش اسلام در خراسان تأثیری مثبت داشته است؛ زیرا بعضی از زرتشتی‌ها با هدف حفظ کردن بخشی از مبانی دین خود و پذیرش برخی از اصول اسلام و در پی آن، کسب مقبولیت در نزد مسلمانان، جذب آن فرقه شدند. و همین امر موجب آشنایی آنان با اصول اسلام و گرایش تدریجی‌شان به مسلمانی شد. از این رو به‌آفرید، مجرای برای گذار از دین زرتشت به اسلام به شمار می‌رود. برخی از پیروان به‌آفریده، خیلی زود اسلام را پذیرفتند، چنان‌که پیروان این فرقه در بادغیس، در زمان مهدی عباسی (۱۵۸-۱۶۹ق)، توسط او مسلمان شدند (همو: ۱۸۸).

از دیگر عواملی که روند گسترش اسلام در خراسان و ماوراءالنهر را تسریع می‌کرد، وجود فرقه‌های کلامی مرجئه بود که در این دوره در سراسر خراسان فعالیت می‌کردند. مرجئه که در دوره اموی با ارائه تعریفی ساده از ایمان با مانع‌تراشی‌های اموی‌ها در مقابل نومسلمانان مخالفت می‌کردند، در این دوره با ارائه تصویری ساده از اسلام موفق به جذب بخشی قابل توجه از مردم خراسان، به‌ویژه ساکنان روستاها شدند که نسبت به ساکنان شهرهای بزرگ، دیرتر به دین اسلام روی می‌آوردند. محمد بن کرام سجزی (م ۲۵۵ق) بنیان‌گذار فرقه کرامیه، در این زمینه نقشی عمده داشت. کرامیه درباره مفهوم ایمان معتقد بودند «ایمان اقرار با زبان است و معرفت قلب یا هر چیز دیگری جز اقرار زبانی را شرط ایمان ندانند... کفر تنها انکار خدا با زبان است» (اشعری، ۱۳۶۲: ۷۲).

عبدالقاهر بغدادی، پیروان ابن کرام را از فرومایگان منطقه افشین و شورمین می‌داند. ابن کرام در زمان محمد بن طاهر (۲۴۸-۲۵۹ق) به نیشابور آمد و توانست گروه اندکی از مردم روستایان اطراف آن را به سوی خود جلب کند (بغدادی، ۱۳۵۸: ۱۵۶). تعداد کرامیه در خراسان به سرعت افزایش یافت و شهر نیشابور به یکی از پایگاه‌های اصلی این فرقه تبدیل شد (مقدسی، ۱۳۸۵: ۴۶۱).



علاوه بر تعریف ساده ایمان که برای نومسلمانان جذاب بود، برخی فتاوی کرامیه نشان می‌داد آن‌ها درصدد جذب زرتشتی‌های روستاهای خراسان بودند. این فتاوا عبارت‌اند از برگزاری نماز بر پشت چارپا، روزه‌دار ماندن پس از نادانسته خوردن و درست بودن نماز صبح حتی پس از این‌که آفتاب در میانه آسمان باشد (همو: ۵۸).

بخش اعظم مردم خراسان تا آغاز قرن سوم مسلمان شدند. کثرت تعداد فقها و محدثان خراسان که نام آن‌ها در منابعی مانند تاریخ نیشابور ذکر شده است، نشان از ریشه‌دار بودن اسلام در خراسان دارد.

با وجود گرایش گسترده مردم خراسان به دین اسلام، باز هم تا قرن پنجم در بعضی روستاهای خراسان، زرتشتی‌هایی دیده می‌شد. مؤلف مقامات ژنده‌پیل در شرح زندگانی و کرامات شیخ احمد جام (۴۱۱-۵۳۶ق) ملقب به ژنده‌پیل، بارها به مناظرات او با زرتشتی‌های روستای یزد آباد جام و اقدامات او برای مسلمان کردن آن‌ها اشاره می‌کند (غزنوی، ۱۳۴۵: ۱۱۸، ۱۷۸-۱۸۰).

در اواسط قرن دوم در سیستان، غلبه با زرتشتی‌ها بود. در دوران خلاف مهدی در سال ۱۵۰ق، مردی به نام محمد بن شداد در سیستان شورش کرد و بسیاری از مردم آن‌جا به سرکردگی دو نفر به نام‌های آذرویه مجوسی و مرزبان مجوسی به او ملحق شدند (گمنام، ۱۳۶۶: ۱۴۲). کثرت زرتشتی‌هایی که در این شورش شرکت داشتند نشان‌دهنده غلبه دین زرتشت در سیستان است؛ اما روند گسترش اسلام قابل توجه بود. بلوچ‌ها که تا پایان دوره اموی زرتشتی بودند، با روی کار آمدن عباسیان مسلمان شدند (مقدسی، ۱۳۷۳: ۱۶۴-۱۶۵). خوارج نیز در اسلام‌پذیری مردم سیستان، سهمی عمده داشتند؛ زیرا در میان مردم سیستان محبوب بودند و از آنان در مقابل عمال ظالم اموی و عباسی حمایت می‌کردند (گمنام، ۱۳۶۶: ۲۰۳).

در اوایل دوره عباسی در مناطق کوهستانی شرق و غرب زاگرس، دین اسلام در حال گسترش بود. آتشکده بزرگ ایزد در زمان هارون الرشید (۱۷۰-۱۹۳ق) خاموش شد (خزرجی، ۱۳۴۵: ۸۷) و بی‌تردید، این آتشکده مهم‌ترین آتشکده در مناطق بختیاری بود که خاموشی آن نشان می‌دهد در آن‌جا نیز دین اسلام بر دین زرتشت غلبه کرد؛

هرچند در مناطق صعب‌الوصول بختیاری، دین زرتشت مدت بیشتری دوام آورد و منتظر تحولات شمال غرب ایران بود.

در آذربایجان، با وجود گسترش سریع اسلام در قرن اول هجری، باز هم تا قرن سوم تعداد زرتشتی‌های آن‌جا بسیار زیاد بود و همچنان آتشکده شیز فعالیت می‌کرد. در *سفرنامه ابودلف* (تألیف ۳۴۱ق) درباره این آتشکده آمده است:

در شیز آتشکده مهمی وجود دارد که آتش زرتشتیان از آن به سوی شرق و غرب فروزان است. (همو: ۴۰)

هلال نقره‌ای که طلسم این آتشکده به شمار می‌آمد هنوز هم بر بالای گنبد آن دیده می‌شود. (همو)

ابن‌خردادبه (م ۳۰۰ق) نیز به فعال بودن آتشکده شیز و موقعیت ممتاز آن نزد زرتشتی‌ها اشاره می‌کند (ابن‌خردادبه، ۱۳۷۱: ۱۲۰). طبری درباره شورش محمد بن بعث در سال ۲۳۴ق می‌نویسد:

کسانی از کافران روستاها که با وی بودند با فلاخن سنگ‌ها می‌انداختند. (طبری، ۱۳۵۲: ج ۱۴، ۶۰۱۱)

بی‌گمان منظور از کافران روستاها، بازمانده زرتشتی‌هایی است که در روستاهای اطراف مرنند - مرکز شورش - زندگی می‌کردند.

در سال ۱۹۲ق خرم‌دینان برای نخستین‌بار در آذربایجان ظهور کردند. سپاه اعزامی هارون‌الرشید آن‌ها را قتل‌عام کرد (همو: ج ۱۲، ۵۳۶۳)؛ اما به رهبری بابک، بار دیگر سازمان‌دهی شدند و در سراسر جبال با مرکزیت آذربایجان پایگاه‌هایی تأسیس کردند. آنان با عمال خلیفه جنگیدند و در این جنگ‌ها بابک کشته شد؛ اما خرم‌دینان تا قرن چهارم در بیشتر مناطق ایران به‌ویژه در روستاها حضور داشتند (مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۲۹۷). مقدسی، مذهب خرمیه را یکی مذاهب روستایی می‌داند (مقدسی، ۱۳۸۵: ۵۱).

نگاه منابع به خرم‌دینان کاملاً خصمانه است و آن‌ها را فرقه‌ای بدعت‌گر و خارج از دین اسلام می‌دانند؛ اما شواهد نشان می‌دهد بخش اعظم خرم‌دینان مسلمان بودند، نه زرتشتی و مزدکی. بابک در خانواده‌ای مسلمان به دنیا آمده بود؛ زیرا برادر او عبدالله نام



داشت. در میان سرداران بابک، نام‌هایی مانند موسی اقطع، معاویه، عصمه و سعی بن مره وجود دارد. تنها یکی از سرداران او به نام آذین، زرتشتی بود (طبری، ۱۳۵۲: ج ۱۳، ۵۸۰۴، ۵۸۰۵، ۵۸۲۵-۵۸۳۹، ۵۸۵۳). حضور این افراد در کنار بابک نشان می‌دهد بخش اعظم یاران او مسلمان بودند و دین اسلام در سراسر جبال، به‌ویژه آذربایجان گسترش زیادی یافته بود. البته زرتشتی‌ها نیز در این جنبش نقشی تعیین‌کننده داشتند و تعداد آنان قابل توجه بود.

جنبش خرم‌دینان، اعتراض علیه حکومت عباسیان، به‌خصوص زمین‌دارانی بود که در صدر اسلام، بخش اعظم زمین‌های مناطق مفتوحه، به‌ویژه آذربایجان را تصاحب کرده بودند. جدا از جنبه اجتماعی این جنبش، خرم‌دینان در جریان تغییر مذهب مردم ایران، به‌ویژه مردم جبال نقشی مهم داشتند؛ زیرا زرتشتی‌های ناراضی به خرم‌دینان ملحق شدند و از طریق این جنبش که به تدریج به آیینی التقاطی انجامید، به دین اسلام روی آوردند.

به این ترتیب تا اواسط قرن سوم در قسمت اعظم ایران، دین اسلام موقعیتی غالب به دست آورد؛ اما در حاشیه دریای خزر و ایالت فارس، هنوز هم دین زرتشت مقاومت می‌کرد. امویان برای مطیع کردن مناطق طبرستان و دیلم، تلاش‌های بسیاری انجام دادند؛ ولی به سبب موقعیت جغرافیایی آن‌جا، موفقیت چندانی به دست نیاوردند. آخرین هجوم امویان به طبرستان به فرماندهی یزید بن مهلب در سال ۹۸ق انجام شد؛ اما پس از دو سال جنگ و گریز با اسپهبد فرخان، سرانجام یکی از اطرافیان یزید به نام حیان نبیطی به او گفت:

دوسال گذشت تا بدین غزو و جهاد مشغولیم. ... مردم ما ستوه آمده‌اند، کسی مسلمان نمی‌کند. طریقی اندیش و چاره‌ساز که به سلامت از این ولایت بیرون شویم. (ابن‌اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۶۳-۱۶۵)

عباسیان برای تصرف طبرستان، اقداماتی گسترده انجام دادند. اسپهبد طبرستان تسلیم منصور شد، ولی در سال ۱۴۳ق پیمان خود را شکست و دست به کشتار مسلمانان قلمرو خود زد. از این‌رو سپاهیان اعزامی منصور، او را کشتند (طبری، ۱۳۵۲: ج ۱۱، ۴۷۳۵-۴۷۳۷). در زمان خلافت مهدی (۱۵۸-۱۶۹ق)، سپاهی به فرماندهی عمرو بن

علاء وارد آمد شد و مردم آنجا را به اسلام دعوت کرد. «به حکم آن که مردم از اصفهد استهزا و استخفاف دیده بودند، فوج فوج و قبیله قبیله می آمدند و قبول اسلام می کردند» (ابن اسفندیار، ۱۳۲۰: ۱۷۶).

در همین زمان ابوالخصیب مرزوق مسجد جامع ساری را به عنوان اولین بنای اسلامی طبرستان بنا کرد. ابوخرزیمه - جانشین ابوالخصیب - دست به خشونت زد و تعداد زیادی از بزرگان زرتشتی را کشت (همو: ۱۷۸). این خشونت‌ها به شورش مردم به رهبری ونداد هرمز و قتل عام تمام اعراب در سراسر طبرستان انجامید (همو: ۱۸۳). ونداد هرمز در سال ۱۶۸ق تسلیم شد، اما با اصفهد شروین باوند مانع گسترش اسلام در قلمرو خود، از همیشه تا رویان می شدند تا جایی که «مسلمانان را چون وفات رسیدی، نگذاشتندی به خاک ولایت ایشان دفن کنند» (همو: ۱۹۶).

مقاومت مردم طبرستان در مقابل اسلام، بیش از هر چیز به دلیل رفتارهای ظالمانه عمال خلافت اموی و عباسی بود. بنابراین خلیفه مأمون (۱۹۸-۲۱۸ق) تغییر روش داد و سعی کرد با تشویق اعیان و فرمانروایان دیلمی به پذیرش دین اسلام، آن منطقه را مطیع کند و دین اسلام را در آنجا گسترش دهد. مأمون تلاش کرد قارن بن ونداد هرمز را مسلمان کند. وی نپذیرفت، اما پسرش مازیار که به حمایت مأمون احتیاج داشت، اسلام آورد (همو: ۲۰۶-۲۰۷)؛ هرچند کمی بعد مرتد شد و حتی مساجد را ویران کرد (همو: ۲۱۲). معتصم (۲۱۸-۲۲۷ق) نیز با مسلمان کردن اصفهد شهریار کوه راه مأمون را ادامه داد (همو: ۲۲۲-۲۲۳).

اقدامات خلفای عباسی تا دوره معتصم، راه اسلام را به طبرستان باز کرد و حتی شهر آمد به شهری اسلامی تبدیل شد. شاهد این مدعا آن است که در زمان قیام مازیار و ویرانی مسجد توسط او، مردم آمد به خلیفه معتصم نامه نوشتند و شکوه کردند (همو: ۲۱۲).

با وجود اقدامات عباسیان برای مسلمان کردن مردم طبرستان، نفرت مردم آنجا از عمال عباسی مانع پذیرش اسلام می گردید تا این که نمایندگان دیگری از اسلام پدیدار شدند. آنان سادات و علویان بودند که بر خلاف عمال اموی و عباسی، با استقبال مردم روبه‌رو گشتند؛ زیرا معتقد بودند «آنچه سیرت مسلمانی است، با سادات است» (همو:



۲۲۸). حسن بن زید با استفاده از همین همدلی‌ها، موفق به تأسیس دولت زیدی در طبرستان شدند. در زمان ورود او به طبرستان، بخش قابل‌توجهی از مردم، مسلمان بودند. در آمل، به عنوان پایگاه دین اسلام در طبرستان، کار دین اسلام تا آن‌جا پیش رفته بود که حتی فرقه معتزله توانست در آن‌جا پیروانی به دست آورد (همو: ۲۴۱)؛ اما باز هم بخش زیادی از مردم، به‌ویژه ساکنان نواحی کوهستانی، زرتشتی بودند. به دلیل تلاش‌های حسن بن زید، اسلام در آن مناطق نیز گسترش یافت (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۴۶؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۲، ۷۴۳).

با وجود اقدامات حسن بن زید برای مسلمان کردن مردم قلمرو خود، ولی باز هم در ابتدای قرن چهارم با سرداران زرتشتی مانند اسفار بن شیرویه و مرداویج مواجه می‌شویم. وجود این افراد نشان می‌دهد هنوز هم بخشی از مردم دیلم و طبرستان زرتشتی بودند. به نوشته نویسنده *حدود العالم* (تألیف ۳۷۲ق) بیشتر مردم کوه‌قارن، زرتشتی بودند (گمنام، ۱۳۶۳: ۱۴۷). در واقع با روی کار آمدن آل‌بویه و مسلمان شدن جانشینان مرداویج - یعنی آل‌زیار - و در سایه اقدامات آن‌ها، باقی‌مانده دیلمی‌ها نیز مسلمان شدند.

وضعیت دین اسلام در فارس پیش از قرن چهارم مشخص نیست، ولی منابع این قرن به کثرت تعداد زرتشتی‌ها و فعال بودن آتشگاه‌های کوچک و بزرگ آن‌جا اشاره دارند (جیهانی، ۱۳۶۸: ۱۱۲؛ مسعودی، ۱۳۶۵: ج ۱، ۶۰۴، ۶۰۶؛ گمنام، ۱۳۶۳: ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵، ۱۳۶). اصطخری به عنوان یک ناظر محلی در این‌باره می‌نویسد:

آتش‌خانه‌های پارس از آن بیشتر است که در عدد حصر محصور و مقصود تواند بود، اما هیچ دیهی و روستایی نباشد، الا آن‌که در آن البته آتش‌خانه‌های بسیار باشد. (اصطخری، ۱۳۷۳: ۱۰۴)

پرسش این است که چرا دین زرتشت توانست در فارس به مدت چهار یا پنج قرن دوام آورد؟ بی‌گمان یکی از دلایل آن، موقعیت دینی این ایالت و پایتخت بودنش در دوران ساسانی است؛ ولی مناطقی مانند آذربایجان، نیشابور و تا اندازه‌ای اصفهان نیز از پایگاه‌های اصلی دین زرتشت به شمار می‌رفتند، اما دین زرتشت در آن‌جا زودتر از

فارس جای خود را به اسلام داد.

دلیل اصلی بقای دین زرتشت را باید در ویژگی‌های اخلاقی مردم فارس جست‌وجو کرد. مقدسی در کتابخانه عضدالدوله در شیراز کتابی دید که در آن نوشته بود:

مردم فارس در پیروی سلطان سربه‌زیرترین و در برابر ستم، شکیباترین مردم‌اند. [آنان] سنگین‌ترین خراج‌ها را می‌پردازند. (مقدسی، ۱۳۸۵: ۶۶۷)

وی که شاهد کثرت تعداد زرتشتی‌های فارس بود، سنگینی بار مالیات‌های آن‌جا را تأیید می‌کند (همو: ۶۳۰، ۶۴۰). زرتشتی‌های فارس با پرداخت مالیات‌های سنگین به‌ویژه جزیه توانستند دین خود را حفظ کنند و هیچ‌گاه علیه حکومت شورش نکردند. از این‌رو دولت‌ها نه تنها مشکلی برای زرتشتی‌ها ایجاد نمی‌کردند، بلکه هرگاه از طرف مسلمانان مورد تعرض قرار می‌گرفتند، از آن‌ها حمایت نیز می‌کردند. در سال ۳۶۹ق عضدالدوله، مسلمانانی را که به کوی زرتشتی‌ها، در شیراز حمله کردند، مجازات کرد (ابن اثیر، ۱۳۸۳: ج ۱۲، ۵۲۴۵).

اما گذر زمان به ضرر دین زرتشت پیش می‌رفت؛ مدام بر تعداد مسلمانان افزوده می‌شد و زرتشتی‌ها تحت فشار قرار می‌گرفتند. عامل این فشارها نه دولت‌ها، بلکه مسلمانان فارس بودند. بهترین نمونه آن‌ها اقدامات شیخ ابواسحاق کازرونی (م ۴۲۶ق) است. شیخ با وجود آن‌که در خانواده‌ای نومسلمان به دنیا آمده بود و پدرش شهریار، نخستین عضو مسلمان خانواده به شمار می‌رفت، برای مسلمان کردن مردم کازرون که در زمان او بیشتر آنان زرتشتی بودند، وارد عمل شد و با ویرانی آتشکده‌ها زرتشتی‌ها را وادار کرد دین اسلام را بپذیرند (ابن عثمان، ۱۳۳۳: ۲۶-۲۹). زرتشتیان در سال ۴۰۶ق برای شکایت از شیخ، یکی از بزرگان خود به نام دیلم گبر یا به روایتی دیگر خورشید مجوس را که شحنة یا عامل کازرون بود، به شیراز فرستادند. مقامات دولت آل‌بویه در شیراز از زرتشتی‌ها حمایت کردند و دستور دستگیری شیخ صادر شد؛ اما به جایی نرسید (همو: ۱۴۳-۱۴۵). این اقدامات و فعالیت‌های فرقه‌های مختلف مذهبی که از قرن چهارم در فارس بسیار فعال بودند (اصطخری، ۱۳۷۳: ۶۵۳)، ضربه نهایی را به دین زرتشت وارد آورد. این فرقه‌ها برای جذب پیروان بیشتر در فارس فعالیت‌هایی گسترده انجام دادند و بخش‌هایی از مردم فارس را مسلمان کردند. به نظر

می‌رسد این جریان تا پایان قرن پنجم ادامه داشت، هرچند شواهد کافی برای اثبات این فرضیه وجود ندارد.

بنابر محاسبات بولت در آغاز قرن پنجم، بیست درصد از مردم ایران، مسلمان نبودند (بولت، ۱۳۶۴: ۴۵)؛ اما نتایج این پژوهش نشان می‌دهد تعداد غیرمسلمانان در این مقطع، بسیار کمتر از بیست درصد بود.

نتیجه‌گیری

در مرحله نخست فتوحات اسلامی، به سبب ناآشنایی مردم ایران با دین جدید و عدم اقدام جدی خلفای راشدین برای ترویج اسلام، تنها بخشی اندک از آنان مسلمان شدند. خلیفه در پی آن بود که دین اسلام، یک دین عربی باقی بماند. این سیاست در دوره خلیفه سوم و دوره اموی نیز پی‌گیری می‌شد. افزون بر آن، مسئله دریافت جزیه از نومسلمانان مانعی بزرگی بر سر راه تبلیغ اسلام در ایران به شمار می‌رفت. عملکرد عمال اموی و عباسی و رفتار آن‌ها با مردم، تأثیری عمده بر اسلام‌پذیری‌شان داشت. اگر حکام، رفتار خوبی با مردم محلی داشتند، انگیزه‌های بیشتری برای پذیرش اسلام در میان آن‌ها ایجاد می‌شد؛ زیرا اعراب را نمایندگان دین اسلام می‌دانستند.

در دوران فتوحات، در مناطقی مانند آذربایجان، سیستان و ماوراءالنهر که موقعیتی آسیب‌پذیر داشتند، اقداماتی برای توسعه اجباری اسلام انجام شد و در کوتاه‌مدت باعث مسلمان شدن برخی از مردم و در درازمدت سبب نارضایتی آن‌ها و پیدایش جنبش خرم‌دینان در آذربایجان و گرایش مردم سیستان به خوارج گردید. البته این دو فرقه نیز در اسلام‌پذیری مردم آن مناطق، سهمی بسزا داشتند. سهم مرجئه و فرقه‌های التقاطی در گرایش مردم خراسان و ماوراءالنهر به اسلام، درخور توجه است. این فرقه‌ها مجرای برای گذار از دین زرتشتی به دین اسلام بودند.

اصفهان از معدود شهرهایی است که مردم آن، دین اسلام را به سرعت پذیرا شدند. گواه این دیدگاه، وجود فقها و محدثانی است که در قرن دوم در این شهر زندگی می‌کردند. رواج زود هنگام مکاتب فقهی و کلامی در قرن دوم در اصفهان نشان‌دهنده ریشه‌دار بودن اسلام در آن‌جاست. مردم قزوین در زمان فتح این شهر دین اسلام را

پذیرفتند. دلیل آن نیز به احتمال زیاد، رقابت با دیلمی‌ها بود؛ زیرا همواره این شهر را تهدید می‌کردند.

حضور اعراب در برخی مناطق مانند قم، باعث رواج دین اسلام شد. دوام دین زرتشت در شمال ایران، معلول موقعیت جغرافیایی آن‌جا و نفرت مردم از عمال حکومتی اموی و عباسی بود. ساکنان آن سرزمین زمانی که علویان را به عنوان نمایندگان اسلام پذیرفتند، با اختیار به دین اسلام روی آوردند. در فارس نیز روحیه صبورانه مردم باعث شد روند اسلام‌پذیری در آن‌جا به‌کندی صورت گیرد و آن منطقه به آخرین پایگاه دین زرتشت تبدیل شود.





منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۳۸۳ش)، *الکامل فی التاریخ*، ترجمه: حمیدرضا آژیر، تهران، انتشارات اساطیر.
- ابن اسفندیار، بهاءالدین محمد (۱۳۲۰ش)، *تاریخ طبرستان*، تصحیح: عباس اقبال، تهران، کلاله خاور.
- ابن خردادبه (۱۳۷۱ش)، *المسالك و الممالک*، ترجمه: سعید خاکنند، تهران، نشر میراث مکتوب.
- ابن رسته، احمد بن عمر (۱۳۶۵ش)، *الاعلاق النفیسه*، ترجمه: حسین قره‌چانلو، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ابن عثمان، محمد (۱۳۳۳ش)، *فردوس المرشدیة فی اسرار آل صمدیة*، تصحیح: ایرج افشار، تهران، کتابخانه دانش.
- اشعری، ابوالحسن علی بن اسماعیل (۱۳۶۲ش)، *مقالات الاسلامیین و اختلاف المصلین*، ترجمه: محسن مؤیدی، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم (۱۳۷۳ش)، *ممالک و مسالک*، ترجمه: محمد بن اسعد بن عبدالله تستری، تصحیح: ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی.
- اصفهانی، ابونعیم حافظ (۱۳۷۷ش)، *ذکر اخبار اصفهان*، ترجمه: نورالله کسای، تهران، انتشارات سروش.
- انصاری، ابوالشیخ (۱۴۱۲ق)، *طبقات المحدثین باصبهان و الواردین علیها*، تحقیق: عبدالغفور عبدالحق حسین بلوشی، بیروت، مؤسسة الرساله.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر (۱۳۵۸ش)، *الفرق بین الفرق*، ترجمه: محمدجواد مشکور، تهران، انتشارات اشراقی، چاپ سوم.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۳۶۴ش)، *فتوح البلدان* (بخش ایران)، ترجمه: آذرتاش آذرنوش، تهران، انتشارات سروش، چاپ دوم.
- بولت، ریچارد (۱۳۶۴ش)، *گروش به اسلام در قرون میانه*، ترجمه: محمدحسین وقار، تهران، نشر تاریخ ایران.

- پاکتچی، احمد (۱۳۸۸ش)، «ثوریه»، *دایرة المعارف بزرگ اسلامی* (ج ۱۷)، تهران، مرکز دایرة المعارف بزرگ اسلامی.
- جهشیاری، ابو عبدالله محمد بن عبدوس (۱۳۴۸ش)، *کتاب الوزراء و الکتاب*، ترجمه: ابوالفضل طباطبایی، بی جا، بی نا.
- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد (۱۳۶۸ش)، ترجمه: علی بن عبدالسلام کاتب، تصحیح: فیروز منصوری، تهران، شرکت به نشر، آستان قدس رضوی.
- حاکم نیشابوری، ابو عبدالله (۱۳۷۵ش)، ترجمه: محمد بن حسین خلیفه نیشابوری، تصحیح: محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، نشر آگه.
- خزرگی، ابودلف (۱۳۵۴ش)، *سفرنامه*، تصحیح: ولادیمیر مینورسکی، ترجمه: سید ابوالفضل طباطبایی، تهران، کتاب فروشی زوار، چاپ سوم.
- شهرستانی، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم (۱۳۳۵ش)، *الملل و النحل*، ترجمه: افضل الدین صدر ترکه اصفهانی، تصحیح: سید محمدرضا جلالی نایینی، تهران، چاپخانه تابان، چاپ دوم.
- ضیایی، محمد عادل؛ موسی عزیز (۱۳۹۱ش)، «بررسی علل گسترش فقه حنفی در بلاد ماوراءالنهر تا پایان عصر سامانیان»، *پژوهش نامه تاریخ اسلام*، سال دوم، شماره ۷.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۵۲ش)، *تاریخ طبری*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- طهماسبی، ساسان؛ زینب فرخی (۱۳۹۰ش)، «ثوری‌ها و حنبلی‌های اصفهان»، فصل نامه تخصصی *تاریخ اسلام*، سال دوازدهم، شماره ۴۵-۴۶.
- غزنوی، خواجه سدیدالدین محمد (۱۳۴۵ش)، *مقامات ژنده پیل (احمد جام)*، تصحیح: حشمت الله مؤید سنندجی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ دوم.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن (۱۳۶۱ش)، *تاریخ قم*، ترجمه: حسن بن علی بن حسن عبدالملک قمی، تصحیح: سید جلال تهرانی، تهران، انتشارات توس.
- گردیزی، ابوسعید عبدالحی (۱۳۸۴ش)، *زین الاخبار*، تصحیح: رحیم رضازاده ملک، تهران، انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- گمنام (۱۳۳۴ش)، *قندیه (در بیان مزارات سمرقند)*، تصحیح: ایرج افشار، تهران،



- کتابخانه طهوری.
- گمنام (۱۳۶۳ش)، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، تصحیح: منوچهر ستوده، تهران، کتابخانه طهوری.
- گمنام (۱۳۶۶)، *تاریخ سیستان*، تصحیح: ملک الشعراء بهار، تهران، انتشارات کلاله خاور، چاپ دوم.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۶۵ش)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم.
- معین الفقرا، احمد بن محمد (۱۳۷۰ش)، *تاریخ ملازاده*، تصحیح: احمد گلچین معانی، تهران، مرکز مطالعات ایرانی، چاپ دوم.
- مقدسی، ابو عبدالله محمد بن احمد (۱۳۸۵ش)، *احسن التقاسیم*، ترجمه: علی نقی منزوی، تهران، انتشارات کوشش، چاپ دوم.
- نرشخی، ابوبکر محمد (۱۳۶۳ش)، *تاریخ بخارا*، ترجمه: ابونصر قباوی، تلخیص: محمد بن زفر، تصحیح: مدرس رضوی، تهران، انتشارات توس، چاپ دوم.
- واعظ هروی، سید اصیل‌الدین عبدالله (۱۳۵۱ش)، *مقصد الاقبال سلطانیه و مراصد الآمال خاقانیه*، تصحیح: رضا مایل هروی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- یعقوبی، احمد بن واضح (۱۳۶۲ش)، *تاریخ یعقوبی*، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دوم.
- یعقوبی، احمد بن واضح (۲۵۳۶شاهنشاهی)، *البلدان*، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.